

پیام متین

(۱)

دقیقاً شاید نتوان گفت از چه زمانی عرفان، ساختاری نظری یافته است و سیر و سلوک عملی از چه دوره‌ای یافته‌های خویش را قالب‌مند ساخته و آنها را به صورت قواعدی که نظام هستی را به تبیین می‌نشیند، درآورده است. و شاید این عدم تعین معلول زمینه‌ای باشد که در طول تاریخ بسیاری را به انتقاد از عرفان نظری واداشته است. و این سؤال که معتقدان به جهان‌بینی عارفانه — که بسیاری آن را زایندهٔ عقول دربند و دل‌های ره‌نیافته به کوی دوست دانسته‌اند و همواره به پرسش و پرسشگر خندیده‌اند و برخی نیز در مقام پاسخگویی برآمده و چنین نیز کرده‌اند — بی‌شک یکی از بزرگترین انتقاداتی است که هستی‌عقلانی جهان‌بینی عرفانی و به عبارتی عرفان نظری را متوجه می‌باشد.

سؤال چنین آغاز می‌شود که شهود عارف وی را که غرقهٔ عرفان عملی است با مشهوداتی مواجه می‌سازد و وی آنچه را که به شهود محض یافته است در قالب‌های تثویریک به عنوان دستوراتی راهبردی مطرح می‌نماید تا دیگران نیز چنین خط سیری را در وصول به کمال ببینند — و صد البته در این سلوک وجود راهبری را لازم می‌شمرد — لکن این نظام که طریقتی عملی بوده است و به واسطهٔ آنکه مجموعه‌ای از اوامر و نواهی پیر و مُرشد می‌باشد، موضوعی برای صدق و کذب قرار نمی‌گیرد، نقش خویش را به عنوان مبین هستی و بیانگر طبقات وجود از مقام فوق احدیت تا ناسوت تغییر می‌دهد — و به یک باره مجموعه‌ای از قضایای اخباری را عرضه می‌دارد که جملگی در صدد پاسخگویی به سؤالات فلسفی‌اند. در این مرحله طبیعی است که به واسطهٔ آنکه جملات خبری

شنیده می‌شود، سؤالاتی پیرامون صدق و کذب قضایا مطرح می‌گردد. در مجموع دستورات سیر و سلوک، سؤال از چرایی یک امر و نهی است و در آن مقام می‌توان پذیرفت که مرشد چنین پرسشی را برتباد که «أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا».* ولی در جهان‌بینی عرفانی سؤال از صحت و سقم قضایاست. در عرفان عملی، پیر و مرشد خریدار جهل و نقص سالک و عرضه‌کننده کمال به اوست و طبیعی است که جای چون و چرا نباشد. ولی در عرفان نظری شنونده عقل و براهین عقلی خویش را به یک تنوری می‌فروشد و روشن است که در چنین جایگاهی جواب قانع‌کننده و روشن‌گر، قیمت چنان متاعی است. و اگر جواب قانع‌کننده‌ای عرضه نگردد، پرسش دیگری مطرح می‌شود که چرا عرفان به عنوان قواعد تکامل سر از عرفان نظری به عنوان تر'د شناخت درمی‌آورد؟ و آیا این ریشه در روان‌شناسی آدمی ندارد که همواره برای اعمال خویش به دنبال قواعدی کلی و نظامی عقلی می‌گردد و همیشه اعمال خویش را مادام که به کلیت و ضرورت نرسیده است مورد تردید قرار می‌دهد و آیا عرفای شامخین به واسطه این خصلت آدمی مجبور نبوده‌اند تا دستورات خویش را به نظامی عقلانی و فلسفی مسلح سازند و آیا عرفان نظری را نمی‌توان به عنوان سپری در برابر اغیار دانست تا چراغی برای تکامل و تعالی؟! و آیا همین عاملی نیست که بتوان گفت از آن روز که سلوک زاده شد، اولین خشت جهان‌بینی عرفانی نیز گذارده شد. و اگر در این مقام فرض را چنان گرفتیم که تمام شهودات عارفان، الهی است و فرضاً شهود شیطانی نداریم و تمام آنچه ایشان از شهودات خویش کرده‌اند صادق است، باز هم سؤال مهمی باقی است که چرا آن شهود صادق تمام واقعیت را بنماید و داستان اجزای فیل در حدیث مولانا تکرار نشود و به عبارتی چرا نتوان مدعی شد که بت عیار هر لحظه به شکلی جلوه می‌نماید و مهمتر آنکه آیا حقیقت محض وقتی به سخن درآمده و ابراز می‌شود تا شنونده‌ای که هنوز به مقام شهود نرسیده است آن را بپذیرد به واسطه عظمتی که دارد و همچنین وضعی که در مفاهیم و الفاظ نهفته است مختلف نمی‌شود و اگر این اختلاف تقریر - با فرض اینکه حقیقت شهود یافته واحد است - به واسطه اختلاف ظرف که ناشی از فقر مفاهیم مادی است پدید آید، چه تضمینی بر تمامیت آنچه تبیین می‌شود وجود دارد.

بی‌شک مذاهبی خاص که به عنوان مسلمات تفکر خویش و به عنوان قضایای پایه و غیر قابل خدشه عصمت گروهی را پذیرفته‌اند در صورتی که جهان‌بینی عارفانه توسط معصومین ایشان ارائه

شود می‌توانند تن به چنین داده‌هایی دهند اما آیا حکم ایشان برای معتقدین به مذاهب دیگر مقبول است و آیا معصومین ایشان از تذکر مداوم بر سلوک عملی به محدوده تبیین فلسفی جهان بر پایه شهودهای عرفانی وارد گشته‌اند و اگر بر فرض با شهودهای خویش نظم هستی را به گونه‌ای خاص یافته‌اند آیا در مقام بیان، آن نظم را بر مردمان عرضه داشته‌اند و یا صرفاً به عنوان راهبر و مرشد ایفای نقش کرده‌اند. نگارنده چندان به پرسشهای فوق دلباخته نیست و معتقد است شاید بتوان پاسخهایی درخور بعضی از آنها یافت، اما یقین دارد بررسی سؤالاتی از این قبیل می‌تواند به قوام و غنای مباحث مطروحه بینجامد.

(۲)

امام را برخی فقط و فقط یک عارف می‌شناسند. عارفی فارغ از دغدغه‌های عالم ناسوت. پای نهاده بر عرش ملکوت و مستغرق در جمیع آنچه خدایی می‌خوانند و خدایی می‌دانند. و این سخن اگرچه برای ما و بسیاری از امام‌پژوهان و امام‌شناسان چندان مطابق واقع به نظر نمی‌رسد ولی حقیقتاً خالی از حقیقتی شگرف و واقعیتی غیر قابل انکار نیست چرا که شخصیت آن بزرگوار اگرچه آمیخته با جنبه‌های بی‌شماری از مسائل علوم اسلامی است و اگرچه حضور باصلاّت ایشان در عرصه فقه و اصول و فلسفه در کنار دیگر فضایل اخلاقی امری مسلم و در جای خود قابل پیگیری است، لکن آنچه او را از دیگر عالمان علوم ممتاز ساخته است، علاوه بر جامعیت در علوم، نگاه عارفانه و زاهدانه آن بزرگوار به جهان هستی عموماً و جهان دانش خصوصاً بوده است و جالب است که امام در موضوعات عرفان نظری اگرچه پیش قراول اندیشمندان است و این مهم در کتابهایی نظیر مصباح‌الهدایه به وضوح مشهود است، اما حضور در جنبه‌های اخلاقی و انسان‌سازی عرفان را فراموش نمی‌کند تا جایی که می‌فرماید: کتاب اخلاق آن است که به مطالعه آن، نفس قاسی نرم، و غیر مهذب مهذب، و ظلمانی نورانی شود؛ و آن، به آن است که عالم در ضمن راهنمایی، راهبر و در ضمن ارائه علاج، معالج باشد و کتاب، خود، دوی درد باشد نه نسخه دوانما.

طیب روحانی باید کلامش حکم دوا داشته باشد نه حکم نسخه. و این کتب مذکوره نسخه هستند نه دوا، بلکه اگر جرأت بود می‌گفتم: «نسخه بودن بعضی از آنها نیز مشکوک است».*

و حضور عارف در جامعه را تنها بدین سبب توجیه می‌کند که بتواند خلقی را همدوش خویش به

* روح‌الله موسوی خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، مقدمه، ص ۱۳.

کمال برساند. و این واقعیت آنگاه عجیب‌تر جلوه می‌نماید که عارفی شاید برای نخستین بار پای در رکاب سیاست می‌نهد.

ناگفته پیداست که صوفیان در طول تاریخ روی از این دنیا برگردانده و عطای ناداشته‌اش را به لقای زشت‌انگاشته‌اش بخشیده و از سیاست و حکومت به عنوان بارزترین حضور دنیایی همواره چشم پوشیده‌اند. آنان که فقیهان و فلسفه‌سازان را همواره به عنوان سواران بر خر لنگ تعقل می‌دانسته‌اند پیداست که با مسندنشینان چه می‌ساخته‌اند و ایشان را چگونه و چه سان می‌نواخته‌اند. اما این تمام حقیقت نیست. چرا که سر منشاء تمام آنچه در بادی امر متضاد به نظر می‌رسد، در قرائت اسلامی از فقه و عرفان و فلسفه، شخصیت واحدی است که هم قطب الاقطاب عرفان و هم عقل اول حکیمان و هم امام فقیهان بوده است و می‌باشد. شخصیت بی‌نظیر پیامبر عظیم‌الشان اسلام، محمد مصطفی (ص) که نخستین حکمران در تاریخ اسلام می‌باشد. همو که قرآن او را اسوه حسنه تمام مسلمانان می‌داند و بعد از او امیر مؤمنان علی (ع) که در سال آن بزرگوار به سر می‌بریم چنین جایگاه رفیعی در علم و عمل دارد.

و سزااست که بیش از گذشته دفتری در جواب به این پرسش بگشاییم که چرا عرصه‌های فوق به مرور چنان از یکدیگر جدا می‌شوند که در نگاه متأمل میان آنها بعدالمشرقین متصور می‌شود حال آنکه در واقع العلم صرف کثرة الجاهلون و حضرت امام خمینی به یقین از معدود کسانی است که بار دیگر به سیاست نگاهی عارفانه نموده و فقه را زنجیر شیر سیاست و آینه علم و کیاست دانسته است. پیش از او متفکران شیعی از تأثیر و تأثر فقه و عرفان بر یکدیگر، عرفانی شیعی ساخته بودند و طریقت را بر سیر شریعت می‌پیمودند و این بار امام با مدد از تجربه فوق سیاست را بر شطأ شریعت اسلامی شناور ساخت تا عطش سیاست را از آبشخوری روحانی فرونشاند و اکنون جای این پرسش است که میزان تأثیر نگاه عارفانه ایشان در این گام جدید چیست؟ و آیا سیاست او سیاستی عارفانه است و یا سیاستی منبعث از فقه جعفری. و آیا ممکن است هر دو منبع فوق، عرفان و فقه، سرچشمه دیدگاه حکومتی ایشان باشد؟

متین ضمن اینکه دست همه صاحبان اندیشه را خاضعانه می‌فشارد و برگ سبز این شماره را تقدیم ایشان می‌دارد، امیدوار است در آینده بتواند عرفان اسلامی و عرفان امام را از منظر سؤالاتی که مطرح شد به چالش بنشیند.